

سه نکته از دستور تاریخی در شاهنامه و متون پهلوانی

سجاد آیدنلو (دانشیار زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه پیام نور ارومیه)

چکیده: متون نظم و نثر فارسی مشحون از ظرایف نکات دستوری و سبکی است که باید با دقت نظر و گردآوری شواهد مختلف بررسی شود تا مقدمات تدوین دستور تاریخی جامع زبان فارسی فراهم آید. در این مقاله سه نکته تازه از شاهنامه و متون پهلوانی با نمونه‌هایی از آثار دیگر طرح خواهد شد که عبارت است از: ۱. کاربرد حرف اضافه پیش از مفعول فعلی غالباً ساده در قالب الگوی (حرف اضافه + مفعول + فعل متعدی) و (فعل متعدی + حرف اضافه + مفعول) در فعل‌هایی مانند یافتن، کردن، زادن، دانستن، گفتن، خواستن، بوسیدن، گزیدن، خوردن، برداشتن، گرفتن، شنیدن و... با پیش کشیدن پرسش و پیشنهادی درباره دو فعل (در دانستن/ دانستن در) و (دیدن در/ در دیدن)؛ ۲. ضمیر (ت) فاعلی/ تأکید فاعل در پایان صیغه دوم شخص مفرد بعضی افعال؛ ۳. استعمال «او» در معنا و نقش صفت پیشین اشاره‌ای «آن». دو مورد از این نکات ریشه در نحو زبان‌های ایرانی میانه (پارتی، فارسی میانه ترفانی/ مانوی و پهلوی) دارد و هدف از طرح آنها در این مقاله عمدتاً جلب توجه متخصصان و محققان برای اظهار نظر درباره این موارد نادر و احیاناً به دست دادن شواهدی بیشتر از متون فارسی برای تحلیل دقیق‌تر است.

کلیدواژه‌ها: دستور تاریخی، شاهنامه، حرف اضافه، مفعول، ضمیر فاعلی (ت)، صفت پیشین اشاره‌ای.

با وجود کوشش‌های سودمند استادان محمد معین، پرویز ناتل خانلری، خسرو فرشیدورد، حسن احمدی گیوی، مهین‌دخت صدیقیان، خلیل خطیب رهبر، محسن ابوالقاسمی، رحیم ذوالنور^۱ و مقالات و مقدمه‌های عالمانه استادان جلال متینی و علی‌اشرف صادقی، هنوز دستور تاریخی جامع و دقیقی برای زبان فارسی تألیف نشده است. امروز که تصحیح انتقادی متون متعددی از آثار نظم و نثر فارسی منتشر و نسخه‌برگردان بعضی از مهم‌ترین دست‌نویس‌های آنها چاپ شده است، باید شیوه‌نامه علمی روشمندی برای استخراج و بررسی ویژگی‌های دستوری این کتاب‌ها تدوین و سپس کار گروهی یادداشت‌برداری و تحقیق آغاز شود. فرهنگستان زبان و ادب فارسی با تجربه‌ای که در تهیه مبانی نظری و منابع تألیف فرهنگ جامع زبان فارسی و انتشار مجلدی از آن دارد، بهترین مرجعی است که می‌تواند همین کار را برای نوشتن دستور تاریخی زبان فارسی نیز انجام دهد. تا آن هنگام - و البته پس از آن - تأملات مصححان در متونی که چاپ می‌کنند و دقت‌های محققان در ظرایف دستوری آثار منظوم و منثور، بخشی از مواد لازم برای این کار بزرگ را فراهم خواهد کرد. به همین منظور در این مقاله به طرح سه نکته نادر دستوری از شاهنامه و متون پهلوانی بعد از آن، با شواهدی از آثار دیگر می‌پردازیم تا شاید با اظهار نظرهای متخصصان و پژوهشگران، موضوع روشن‌تر و مستندتر شود.

۱. حرف اضافه پیش از مفعول

در شاهنامه (داستان رستم و سهراب) پس از اینکه تهمت در پی نشان سیم رخس گم‌شده‌اش به سمندگان می‌رسد، خطاب به مهتر آن شهر می‌گوید:

۱. تو را باشد از بازجویی سپاس بیابد به پاداش نیکی شناس

(فردوسی ۱۳۸۶ الف: ۳۹/۱۲۱/۲)

۱. در کتاب‌های: مفرد، جمع؛ اسم مصدر، حاصل مصدر؛ اضافه؛ اسم جنس و معرفه، نکره؛ تاریخ زبان فارسی؛ جمله و تحوّل آن در زبان فارسی؛ گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی؛ دستور مختصر تاریخی زبان فارسی؛ فعل و گروه فعلی و تحوّل آن در زبان فارسی؛ دستور تاریخی فعل؛ ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نثر قرن پنجم و ششم؛ حروف اضافه و ربط؛ دستور تاریخی زبان فارسی و رفتارشناسی زبان.

ضبط «بیابد به» در آغاز مصراع دوم انتخاب تصحیح خالقی مطلق است^۱ و در توضیح آن نوشته است «روشن نیست که در اینجا فاعل فعل یافتن کیست؟ آیا فاعل آورنده رخس است؟ ... و یا اینکه باید به جای بیابد، بیاید خواند ... و یا اینکه بیاید خواند» (خالقی مطلق ۱۳۸۰: ۴۹۴). جوینی «به» را پس از «بیابد» زاید گرفته (رک: جوینی ۱۳۸۰: ۳۱۴) و کژازی نیز نحو جمله را آشفته و هنگامی درست دانسته است که «یافتن» در معنای لازم «یافته شدن» باشد (رک: کژازی ۱۳۸۱: ۵۶۱).

در مصراع مورد بحث با ضبط مذکور - که در مقایسه با صورت‌های دیگر دشوارتر و طبعاً برتر است - یک ویژگی نادر و توجه‌نشده دستوری به کار رفته و آن آمدن حرف اضافه (به) پیش از مفعول (پاداش) فعل متعدی (بیابد) است. بر اساس این قاعده مصراع را به دو صورت می‌توان خواند و معنا کرد: الف) بیابد به پاداش نیکی شناس (با اضافه کردن «پاداش» به «نیکی شناس»): (باز جوینده/ یابنده رخس) پاداش نیکی شناس را - که من رستم هستم - می‌یابد؛ ب) بیابد به پاداش، نیکی شناس (با سکون «پاداش» و درنگی بعد از آن): کسی که کار نیکی جستن و یافتن رخس را انجام داده (نیکی شناس)، پاداش می‌یابد.

کاربرد حروف اضافه پیش از مفعول از نوادر قواعد دستور تاریخی زبان فارسی است که غیر از بیت یادشده در بیتی دیگر از شاهنامه و سایر متون منظوم و منثور (از سده پنجم تا دوره معاصر) شواهدی - با افعال مختلف - دارد که در ادامه نمونه‌هایی از آنها که نگارنده در حدود جستجوهای خویش یافته است، آورده می‌شود. همچنان که از دقت در این گواهی‌ها برمی‌آید، الگوی استعمال این قاعده در متون فارسی به دو شکل است:

۱. حرف اضافه + مفعول + فعل متعدی

۲. فعل متعدی + حرف اضافه + مفعول.

۲. بد (به) + این + کرد: به کرسیوز آن گاه آواز کرد که با من بدین بخت بدساز کرد

(فردوسی ۱۳۸۶ الف: ۲۶۳/۳۲۴/۳)

۱. در چاپ‌های مسکو (فردوسی ۱۳۷۴: ۱۷۳/۲، ۴۸) رستم و سهراب بنیاد شاهنامه (فردوسی ۱۳۸۷: ۴۷/۳۵) و ویرایش نهایی چاپ مسکو (فردوسی ۱۳۹۱: ۱۴۵/۲، ۴۸) ضبط مصراع دوم «بیاشم به پاداش نیکی شناس» و در تصحیح جیحونی (فردوسی ۱۳۷۹: ۱/۳۲۴/۳۳) «بیابی تو پاداش نیکی شناس» است.

۳- الف: بزایی + به + کیخسرو: در ایوان آن پیره سر پرهنر بزایی به کیخسرو نامور

(فردوسی ۱۳۷۳: ۲/۵۱۹/۲۳۱۷)

ب: زاید + به + مردم: نشاید که زاید به مردم درخت تو بگشای اگر دانی این بندِ سخت

(اسدی ۱۳۱۷: ۱۴/۱۴۳)

۴- الف: از + حال + ندانسته بودی: گفت یا بوریحان از این حال باری ندانسته بودی.

(نظامی عروضی ۱۳۸۳: ۹۲)

ب: از + حال + ندانست: ... و خویشان را مرده ساختم و وی از حال من ندانست.

(نرشخی ۱۳۸۷: ۱۰۱)

۵. به + هرچه + بگویم: اکنون به هرچه بگویم بکنید. (کاتب الارجانی ۱۳۸۵: ۴/۳۲۰)

۶. به + تو + خواست: دل من به تو خواست به یک شفقت که نمودی. (همان: ۵/۲۲۴)

۷- الف: از + سیاه ابر + فراموش کردند: از هوس مال و غنیمت، از سیاه ابر فراموش کردند.

(همان: ۱/۶۲۵)

ب: از + وصل + فراموش کردی: شرابی لب تشنه ام نوش کرد که از وصل و هجران فراموش کرد

(حزین لاهیجی ۱۳۷۴: ۷۵۵)

ج: ز + مشتاقان + کردی فراموش: شدی با مهرشان ری هم آغوش ز مشتاقان خود کردی فراموش

(بهار ۱۳۶۸: ۹۸۷)

۸. نبوسیده + بر + هستی: نبوسیده لبش بر هیچ هستی مگر آینه را آن هم به مستی

(نظامی ۱۳۸۷: ۱۵۸)

۹. بر + آن + بگزد: انگشت که زینت دست است و آلت قبض و بسط، اگر مار بر آن بگزد

برای بقای باقی جثه آن را ببرند. (منشی ۱۳۷۳: ۱۲۵)

۱. این بیت که غیر از تصحیح ژول مول در شاهنامه چاپ بروخیم (رک: فردوسی ۱۳۸۶ ب: ۳/۶۳۳/۲۳۱۶)، چاپ دبیرسایقی (رک: فردوسی ۱۳۸۶ ج: ۲/۶۶۸/۲۴۱۸) و زیرنویس های چاپ مسکو (رک: فردوسی ۱۳۷۴: ۳/۱۴۲/۱۴۲ زیرنویس ۴) هم آمده، افزون بر اینکه الحاقی است، ضبط مصراع دومش نیز در نسخه بدل های تصحیح خالقی مطلق به صورت دیگری (بزایی یکی خسرو نامور) (۲/۳۴۶/۳۴۶ زیرنویس ۳) است.

۲. و نیز، رک: خطیب رهبر ۱۳۷۹: ۸۸.

۳. و نیز، رک: صدیقیان ۱۳۸۳: ۱۲۰.

۴. و نیز، رک: همان: ۱۲۲.

۱۰. به + هرچه + داری / بخور: برو به هرچه تو داری بخور دروغ مخور که بی دروغ زنده روزگار تیغ هلاک (حافظ ۱۳۸۷: ۲۵۴)^۱

۱۱. به + مبارز + برداشت: به آن دوازده هزار مبارز کابلی برداشت.

(طومار تقالی شاهنامه ۱۳۹۱: ۱۸۲ و ۱۸۳)

۱۲. در + کمر + بگرفت: دست دراز کرد در کمر زنجیر او بگرفت. (همان: ۲۰۷)

۱۳. از + بنده + دور نگردانی: از این بنده را از رحمت خود دور نگردانی. (همان: ۳۳۷).^۲

۱۴. از + آمدن + شنید: چون شاه کیقباد از آمدن ایلچی پشنگ شنید. (همان: ۴۱۸)

در زبان‌های ایرانی میانه غربی (غالباً پارتی و فارسی میانه تُرفانی/مانوی و بعضاً فارسی میانه (پهلوی ساسانی)) *ō* که حرف اضافه و در معنای «به» است پیش از مفعول برخی افعال و جملات به کار می‌رود (در این باره، رک: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۲۷۹؛ رضائی باغبیدی ۱۳۸۸: ۶۳؛ زوندرومان ۱۳۸۶ الف: ۲۱۵؛ همو ۱۳۸۶ ب: ۲۵۱؛ ۱۳۶-۱۳۷: BRUNNER 1977؛ 233: Skjærvø 2009). برای نمونه:

15. āfur-ēm ō en xwān yōjdahr.

این خوان پاکیزه را (در جمله فارسی میانه: به این خوان) می‌ستاییم.

16. ud istāy-ēm ō tō sārār ī hū-jada.

تورا (در جمله فارسی میانه: به تو) که سرور نیک‌بخت مایی می‌ستاییم.

17. u-š nē padīrifit ō nabi-ān ud ō payāmbār-ān.

نیبان و پیامبران را (در جمله فارسی میانه: به نیبان و به پیامبران) نپذیرفت.

18. az ō tō bōž-ān až harwīn aβnās.

تورا (در جمله پارتی: به تو) از انواع آسیب‌ها رها نیدم.

19. yāwēd ō tō istāwām amā.

ما همواره تورا (در جمله فارسی میانه: به تو) می‌ستاییم.

در زبان‌های ایرانی نو شرقی غیر از آسی نیز مفعول مستقیم معرفه اغلب با حروف اضافه پیشین یا پسین استعمال می‌شود (رک: پین ۱۳۸۳: ۷۰۷؛ شروو ۱۳۸۳: ۶۱۳؛ کیفر ۱۳۸۳: ۷۳۳)

۱. صدیقیان در این بیت «به» را «را» معنا کرده است (رک: صدیقیان ۱۳۸۸: ۲۱۴ و ۲۱۵) که با توجه به شواهد قاعده حرف اضافه پیش از مفعول نیازی به این معنی نیست. ضمن اینکه نشانه مفعولی بعد از مفعول می‌آید نه مانند این بیت قبل از آن.
۲. نکته‌ای که می‌توان درباره این نمونه بیان کرد این است که در اینجا شاهد کاربرد پیرااضافه (circumposition) یا به تعبیر دستورنویسان سنتی، حرف اضافه مضاعفیم: از ... را (یادداشت دکتر محمد دبیرمقدم).

از این روی می‌توان احتمال داد که شاید ویژگی مورد بحث در دستور تاریخی فارسی — که حتماً با بررسی‌های بیشتر بر شواهد آن افزوده می‌شود — دنباله قاعده نحوی زبان‌های ایرانی میانه غربی باشد که در فارسی دری با تنوع حروف اضافه ادامه یافته و به جز «به» (ō پارتی و پهلوی)، «از»، «بر» و «در» هم پیش از مفعول صریح/ مستقیم بعضی افعال آمده است. یادآور می‌شود که در متون نظم و نثر فارسی گاهی برخی فعل‌های مرکب نیز با حروف اضافه به کار می‌رود که به‌رغم آنچه ممکن است در نگاه نخست و گذرا به نظر برسد، ربطی به نکته مورد گفتگو (حرف اضافه پیش از مفعول) ندارد. در این موارد حروف اضافه بر سر جزء غیر صرفی فعل مرکب آمده (مثلاً: به دروغ داشتن، به مردم شمردن، به حلال داشتن، به شانه کردن، به زیارت کردن و...) نه مفعول فعل. احمدی گیوی، با ذکر شواهدی، این افعال را فعل مرکب یا فعل تمیزی مرکب نامیده است که با حرف اضافه استعمال می‌شود (رک: احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۸۱۱، ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰).

غیر از شواهد یادشده از متون فارسی برای ویژگی حرف اضافه پیش از مفعول، در بیت زیر از شاهنامه نیز الگوی (فعل متعدی + حرف اضافه + مفعول) دیده می‌شود و این پرسش را پیش می‌آورد که آیا «دانستن» هم از مصدرهایی است که مفعول آن با حرف اضافه «در» به کار رفته است؟

۲۰. ندانست کس در هنرهای تو نه پاکی تن و دانش و رای تو

(فردوسی ۱۳۸۶ الف: ۶/۴۰۸/۶۳۷)

نخستین بار ریاحی در توضیح این جمله مرصادالعباد «و چون کسی را یابد که در آن حرفت نداند و بهای متاع نشناسد» (رازی ۱۳۷۴: ۵۳۹)، به کاربرد «دانستن» با حرف اضافه «در» توجه کرده و آن را به صورت «دانستن در» — به صورت ترکیبی و نه جدا — فعل خاصی دانسته است که شواهد استعمال دیگری هم دارد (رک: همان: ۶۶۸، ۶۶۹ و ۷۰۹؛ ریاحی ۱۳۷۴: ۱۱۲ و ۱۱۳) و شاید معروف‌ترینشان این بیت حافظ باشد:

۲۱. آن شد اکنون که ز ابنای عوام اندیشم محتسب نیز در این عیش نهانی دانست

(حافظ ۱۳۸۷: ۱۱۹)

افزون بر نمونه‌هایی که ریاحی آورده است این کاربرد در بیتی از غزلیات سعدی و جمله‌ای از خلاصه المقامات ابوالمکارم بن علا الملک جامی (تألیف: ۸۴۰ ق) هم دیده می‌شود و بی‌گمان شواهد دیگری نیز در متون فارسی دارد:

۲۲. درویش تو در مصحلت خویش ندانی خوش باش اگر ت نیست که بی مصلحتی نیست

(سعدی ۱۳۸۵: ۲۷)

۲۳. هیچ کس در دل هیچ کس نداند. (شفیعی کدکنی ۱۳۹۳: ۲۹۶).

ناتل خانلری در تعلیقات بیت مذکور از حافظ، با آوردن دو شاهد دیگر از سمک عیار و آیین کشورداری، همچون ریاحی فعل را «دانستن در کاری» به معنای «آشنای آن بودن، در کاری دست داشتن و مهارت داشتن» گرفته است (رک: حافظ ۱۳۷۵: ۱۱۸۳/۲) و از فرهنگ‌های فارسی تنها در فرهنگ بزرگ سخن «دانستن در چیزی» با دو شاهد از حافظ و مرصادالعباد آمده است (رک: انوری ۱۳۸۲: ذیل «دانستن»). از سوی دیگر، برخی صاحب‌نظران در بحث از بیت حافظ و شواهد شعر سعدی و خلاصه المقامات، فعل را «در (چیزی) دانستن» — یعنی با تقدیم حرف اضافه «در» بر فعل و برعکس دیدگاه دیگر — دانسته‌اند (رک: حمیدیان ۱۳۹۲: ۱۲۵۷/۲-۱۲۵۹؛ خرّمشاهی ۱۳۷۵: ۲۸۹؛ شفیعی کدکنی ۱۳۹۳: ۴۴۸). صدیقیان هم در بیت حافظ و نمونه‌ای از سمک عیار «در» را به معنای «را» و نشانه مفعول فعل «دانست» انگاشته است (رک: صدیقیان ۱۳۸۸: ۲۱۵) که همان گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد پذیرفتنی نمی‌نماید و نشانه مفعول باید پس از آن بیاید نه پیش از آن.

در همه شواهدی که ریاحی برای «دانستن در/ در دانستن» ذکر کرده است^۱ — غیر از

۱. برای آگاهی خوانندگان همه این شواهد از تعلیقات مرصاد العباد نقل می‌شود: «ابوبکر به کار وی در به دانسته بود» (تاریخ بلعی)، «دانم که تو در جنگ ندانی» (سمک عیار)، «ای وزیر بدانستم که در این معنی هیچ نمی‌دانی» (سمک عیار)، «در همه کار او بهتر داند» (سمک عیار)، «ای شاه در منجمی چیزی داند» (سمک عیار)، «تو در شب‌روی و عیاری دانی و من در تیراندازی» (سمک عیار)، «ای ملکه تو در احوال سمک ندانی» (سمک عیار)، «امیر تو در اسب همچون داند» (آداب الحرب)، «در انواع شراب‌ها و جوشانیدن آن بداند» (آداب الحرب)، «تو در کار دیگر بهتر از آن دانی که در اسب» (ترجمه تاریخ اعثم کوفی)، «تو جام جمی اما در جام نمی‌دانی» (شاه قاسم انوار)، «باید که اگر ندیم شاعر نباشد در شعر بداند» (قابوس نامه)، «تو اندر این علم نیک دانی» (تاریخ برامکه) و «در این معانی نمی‌دانند» (قرّة‌العین).

نمونه‌ای از گلستان سعدی^۱ — و دو شاهد تازه از غزل سعدی و جمله خلاصه المقامات، بین حرف اضافه «در» و فعل «دانستن» فاصله افتاده و «در»، پیش از فعل و غالباً قبل از مفعول جمله آمده است؛ درحالی که در افعال پیشوندی متعدی که با حرف اضافه «در» یا «بر» در متون فارسی به کار رفته‌اند ظاهراً چنین فاصله‌ای میان حرف اضافه و فعل دیده نمی‌شود و همه جا حرف و فعل مربوط در کنار هم آمده است؛^۲ یعنی مثلاً در «بیامد در آن باغ و می درکشید» به جای «می درکشید»، «در می کشید» نیامده یا در «قدحی پر شراب کرد و بیهوشانه درکرد»، «در بیهوشانه کرد»، در «نوش هر دو برمی‌دارند»، «بر نوش هر دو می‌دارند»، در «رسم‌های زشت برانداخت»، «بر رسم‌های زشت انداخت» و در «می‌خواست مال دنیای دیگر دریابد»، «در مال دنیای دیگر یابد» به کار نرفته است.

به این قرینه و با در نظر داشتن شواهد قاعده کاربرد حرف اضافه پیش از مفعول — که گفتیم محتملاً سابقه آن به زبان‌های ایرانی میانه می‌رسد — شاید بتوان در بیت شاهنامه و سایر نمونه‌های مربوط نیز «دانست» را فعل متعدی ساده‌ای دانست که مفعول آن با حرف اضافه «در» استعمال شده است. آنچه این گمان را بیشتر تقویت می‌کند کاربرد مفعول این فعل با حرف اضافه «از» در دو جمله از چهار مقاله و تاریخ بخارا (← شواهد ۴ الف و ب) است و همچنان که در آنجا الگوی (از + مفعول + ندانست) به کار رفته، می‌توان حدس زد که شاید در شواهد دیگر هم در همین الگو به جای «از» حرف اضافه «در» آمده باشد (در + مفعول + دانست) و (دانست + در + مفعول).
غیر از فعل «دانست»، در برخی شواهد نظم و نثر «دیدن» نیز با حروف اضافه «بر»، «به»، «در» و «اندر» و در قالب دو الگوی (حرف اضافه + مفعول + فعل) و (فعل + حرف اضافه + مفعول) به کار رفته است. برای نمونه:

۲۴. چو یک مرز از این ورزش آباد گشت دل هر که دید اندر آن شاد گشت

(فردوسی ۱۳۸۶ الف: ۴۴۹/۶: ۴۱۲)

۱. «دلی داند در این معنی که گوش است».

۲. در فعل‌های پیشوندی لازم این گونه نیست و گاه میان حرف اضافه و فعل فاصله دیده می‌شود. مثلاً:

بر سر و روی تو خندیدن رواست لیک در روی تو خندیدن خطاست (عطار ۱۳۸۳: ۸۰۷/۲۶۷)

۲۵. گهی بر طارم اعلا نشینم گهی در پیش پای خود نیینم
(سعدی ۱۳۸۴: ۹۰)
۲۶. فرامرز بر لشکر او بدید شگفتی سپاه گران شد پدید
(زرّین: قبانامه ۱۳۹۳: ب ۸۸۲)
۲۷. سلیمان به گردان ایران بدید بدان نامداران و شیران بدید
(همان: ب ۱۸۵۳)
۲۸. چو دیدم به فغفور در بارگاه ندیدم جز اندیشه‌اش هیچ‌گاه
(سام‌نامه ۱۳۹۲: ۱۷۴)

در لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ بزرگ سخن «دیدن در کسی / چیزی» و «در کسی / چیزی دیدن» روی هم (فعل و حرف اضافه به صورت پیشوند و پسوند) با شواهدی ثبت شده است (رک: انوری ۱۳۸۲: ذیل «دیدن»؛ دهخدا ۱۳۷۷: ذیل همان ماده). پرسش نگارنده از متخصصان این است که آیا در این موارد با قطعیت باید حروف اضافه «بر»، «به»، «در» و «اندر» را جزو فعل به شمار آورد یا می‌توان با استناد به قاعده مورد بحث، در اینجا نیز به کاربرد حرف اضافه پیش از مفعول فعل ساده (دیدن) قائل شد؟

۲. ضمیر فاعلی (ت) در دوم شخص مفرد فعل

در این سه بیت شاهنامه:

۲۹. نگه کن که این کار فرّخ بود ز بخت آنچه پرسیت پاسخ بود
(فردوسی ۱۳۸۶ الف: ۲ / ۳۰۱ / ۱۵۰۶)
۳۰. اگر خود نیازدیت از نخست به آب این گنه را توانست شست
(همان: ۲ / ۳۵۳ / ۲۲۲۷)
۳۱. ز من هرچه خواهیت فرمان کنم ز دیدار تورامش جان کنم
(همان: ۵ / ۳۳۵ / ۵۲۳)

در پایان فعل دوم شخص مفرد، ضمیر (ت) افزوده شده است (پرسی + ت؛ نیازدی +

ت؛ خواهی + ت).^۱ نگارنده در حدود جستجوهای خویش دو نمونه دیگر برای این کاربرد خاص یافته است؛ یکی در جمله‌ای از تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی:

۳۲. اگر بفرمودیت تا زنان تو محتجب شدندی. (به نقل از احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۳۲۸)

و دیگری در این بیت از بخش کهن تر برزنامه (احتمالاً از سده هشتم):

۳۳. همی با تو در کار یاور بوم به هر ره که خواهی رهبر بوم

(کوسج ۱۳۸۷: ۱۱۱/۱۶۴۶)

کسانی که با سبک شعر خراسانی و ویژگی‌های نثر دوره سامانی و غزنوی آشنا هستند می‌دانند که یکی از خصوصیات کهن آثار این سبک و دوره، آمدن ضمیر (ش) در پایان صیغه سوم شخص مفرد (غایب) بعضی افعال است که اصطلاحاً آن را (ش) فاعلی یا تأکید فاعل می‌نامند. برای نمونه در این بیت‌های شاهنامه چنین ویژگی‌ای را می‌بینیم:

۳۴. بگفتش به گیو آن کجا کرده بود چنان شیرمردی که آورده بود

(۴۸۲/۱۵۷/۲)

۳۵. چون از دور دیدش سر و تاج شاه پیاده فراوان پیمود راه

(۲۱۰۷/۳۰۵/۴)

۳۶. از ایشان گزیدش ده و دو هزار سواران اسپ‌افگن کینه‌دار

(۱۵۲۷/۲۱۷/۵)^۲

به قیاس این کاربردها، نگارنده احتمال می‌دهد که در ساخت ویژه دوم شخص مفرد افعال مذکور نیز (ت)، مانند (ش)، ضمیر تأکید فاعل/فاعلی است؛ با این تفاوت که در سوم شخص مفرد، فاعل ضمیر غایب «او» و در صیغه دوم شخص مفرد شناسه «ی» است که در کنار ضمیر تأکیدکننده آن دیده می‌شود. همراهی صیغه دوم شخص مفرد فعل با ضمیر

۱. در نسخ و چاپ‌های شاهنامه این افعال به ترتیب به صورت «پرسند»، «نیازردتی»، «نیازردیی» و «خواهی تو» ضبط شده است. از این وجوه، غیر از «نیازردتی» — که در مقایسه با نگاهشده‌های دیگر دشوارتر است و دو شاهد استعمال دیگر در شاهنامه دارد («دادتی» و «فرستادتی») — (← ۷۵۲/۵۲۷/۷ و ۷۵۳) — بقیه، صورت‌های ساده‌شده و تغییر یافته است.
۲. برای شواهد دیگر رک: احمدی گیوی ۱۳۸۰: ۱۵۶۹ و ۱۵۷۰؛ محجوب [بی‌تا]: ۴۸، ۲۵۲ و ۲۵۵.

فاعلی/ تأکیدی (ت) از ویژگی‌های کم‌استعمال دستور تاریخی متون فارسی است و نمونه مشابه آن افزوده شدن صامت غیر اشتقاقی (د) به پایان بعضی افعال دوم‌شخص مفرد در شواهدی از آثار منشور است؛ یعنی مثلاً «دانید: دانی + د» به جای «دانی» و «بشناسید: شناسی + د» به جای «بشناسی» (در این باره رک: صادقی و حاجی‌سیدآقایی ۱۳۹۰: ۱۱ و ۱۲). این نکته را هم برای توجه دانشجویان باید یادآور شد که در بعضی متون فارسی در شناسه دوم‌شخص جمع، حرف (د) به (ت) بدل شده و برای مثال «شوید» به صورت «شویت» و «افکنید» به شکل «افکنیت» آمده است (رک: همان: ۲۶، ۲۷ و ۳۱). این موارد، به‌رغم شباهت صوری، هیچ ربطی به ویژگی مورد بحث در شواهد شاهنامه و روض الجنان و برزنامه ندارد و در آنجا دوم‌شخص مفرد افعال به «یت: شناسه (ی) + ضمیر (ت)» ختم شده است.

۳. «او» در معنا و نقش صفت پیشین اشاره‌ای «آن»

می‌دانیم که یکی از ویژگی‌های پرکاربرد شعر و نثر فارسی استفاده از ضمیر «او» — که به تعبیر دستوره‌های سنتی ویژه انسان است — به جای «آن» برای غیر انسان است. در کنار این، استعمال نادر و جالب توجه دیگری در برخی متون دیده می‌شود که در آن ضمیر «او» قبل از اسم و در معنا و نقش صفت پیشین اشاره‌ای «آن» به کار رفته است. قدیمی‌ترین شواهدی که نگارنده برای این ویژگی یافته فعلاً سه جمله ذیل در مقدمه منشور شاهنامه نسخه بریتانیا/ لندن (۶۷۵ ق) است:

۳۷. به غیر او غلام زنگی کس دیگری پیش او نگذاشتند. (فردوسی ۱۳۸۴: برگ ۳ ب)
۳۸. خواجه حسن، او شصت‌هزار مثقال نقره به نوکری داد. (همان)
۳۹. به پیش ایاز رفت که دارنده او کتاب بود و کتاب از او بستد. (همان)

چنان‌که ملاحظه می‌شود در این شواهد «او غلام»، «او ... نقره» و «او کتاب» به ترتیب به جای/ در معنای «آن غلام»، «آن ... نقره»، و «آن کتاب» به کار رفته است.

با اینکه تاریخ کتابت شاهنامه دست‌نویس بریتانیا/ لندن ۶۷۵ ق است، بنا بر قراینی که نگارنده در جای دیگر بدان‌ها پرداخته (رک: آیدنلو ۱۳۸۶: ۴۵ و ۴۶)، احتمالاً زمان نگارش

مقدمه منشور آن متأخرتر است و در سده‌های بعد نوشته و بر آغاز این نسخه افزوده شده است. از جمله این قراین شمار فراوان ابیات هجونا مه (۸۵ بیت) در این مقدمه است که شاید محصول قرون ۸ و ۹ و حتی بعدتر باشد. بر این اساس، کهن‌ترین نمونه‌هایی که نگارنده توانسته است برای کاربرد «او» در معنا و نقش «آن» پیش از اسم بیابد محتملاً مربوط به سده‌های هشتم تا دهم هجری است و نباید قدیمی‌تر از آن باشد.

بهار پس از آوردن شعری منسوب به مانی — که در کاوش‌های ناحیه تورفان/ ترفان به دست آمده و در آن به جای «آن درخت»، «اوی درخت» به کار رفته است — نوشته است:

عجب است که در بعضی کتب خطی که در عهد صفویه نوشته شده است، در مواردی که بایستی اسم اشاره آورده شود و اصلاً مورد به کار بردن ضمیر مغياب نیست، مثل همین شعر که ذکر شد، «او» می‌آورند. (بهار ۱۳۷۵: ۱/ ۳۷۹ و ۳۸۰)

وی شاهی برای این نکته نیاورده، ولی هوشیاری و دقت او در توجه به آن در دست‌نویس‌های آثار عصر صفوی خیره‌کننده و ستودنی است؛ زیرا غیر از نمونه‌های مذکور از مقدمه منشور نسخه شاهنامه بریتانیا — که اشاره شد تاریخ کتابت مقدمه آن محل بحث است — همه شواهد دیگر که نگارنده برای این ویژگی نادر دیده و یادداشت کرده از متون روزگار صفوی یا قاجاری است که در ادامه ذکر خواهد شد:

۴۰. باید که خزینه دیورا با پوست او نهنگال از جهت من بفرستید.

(طومار نقالی شاهنامه ۱۳۹۱: ۲۸۴)

۴۱. او بارگاه شدید بن شداد مشهور بود. (همان: ۳۳۱)

۴۲. بدی‌های تو دست و پایت گرفت بدین گونه‌ای او خدایت گرفت

(رزین قبانامه ۱۳۹۳: ب ۲۵۷۴)

۴۳. پسر داشت عفریت او بدگهر که کندی به نیرو سر پیل نر

(همان: ب ۶۴۸۴)

۴۴. جهان‌بخش فرخنده پیلتن بیست او دو بازوی او اهرمن

(همان: ب ۶۵۳۹)

۴۵. از او رستم زال آمد به جان نتابید با او نبرده جوان
(همان: ب ۸۱۸۵)
۴۶. ز کار سراقه ز جادوگری از او دو نقابی با داوری
(همان: ب ۱۱۶۱۳)
۴۷. ز نیروی او گرد شمشیرزن همان زور آن باره کوه تن
(همان: ب ۱۷۲۶۵)
۴۸. فروماند از او گرد، گرد گزین ز بیغوله‌ای رفت اندر کمین
(برزنامه، برگ ۲ ب)

۴۹. دید دور او سپاه‌پوش را مانند حلقه انگشتر گرفته‌اند.

- (قصه حسین کرد شبستری ۱۳۸۵: ۶۴)
۵۰. کین شما را از او ماردوش ظالم بازخواست خواهد کرد. (هفت لشکر ۱۳۷۷: ۳۳)
۵۱. او حرامزاده، وزیر خاقان گفت. (همان: ۸۱)
۵۲. از او ترک بدبخت نگهداری کن. (همان: ۱۶۱)
۵۳. و او زن دیگر را شناخت. (همان: ۲۵۵)
۵۴. چون او سپاه جهانگیر و سام را دیدند (همان: ۵۱۱)

در منظومه شهریارنامه هم «او» به صورت صفت پیشین اشاره‌ای به کار رفته است، اما مصحح متن، به نوشته خودشان، همه این موارد را «قیاساً تصحیح» کرده‌اند (رک: شهریارنامه ۱۳۷۷: ۱۹۶) که نیازی نبوده است. برای نمونه در این سه بیت:

۵۵. ببوسید زنجان زنگیش پای بشد پیش آن دیو وارونه‌رای (همان: ۱۳۶)
۵۶. اگر حُسن آن مه جهانگیر شد ملاححت ستیزان کشمیر شد (همان: ۱۶۱)
۵۷. دلم شد در اندیشه از روزگار که گر بیند آن نامه را شهریار (همان: ۱۹۶)

در اصل نسخه منظومه «او دیو»، «او مه» و «او نامه» نوشته شده است.

در چاپ سنگی سام‌نامه در بیت زیر «او تیغ» به جای «آن تیغ» به کار رفته است:

۵۸. بیاید ورا کشت از تیغ جم که گردد از او تیغ، عنقا دژم

(سام‌نامه ۱۳۸۶: ۵۱۰)^۱

۱. در تصحیح جدید این منظومه ضبط مصراع دوم «جز آن تیغ او را نسازد دژم» (سام‌نامه ۱۳۹۲: ۳۸۱) است.

و در این بیت:

۵۹. نشسته به یک دست آن رزمگاه زبان پر فسون بهر تسلیم شاه

(سامنامه ۱۳۹۲: ۳۳۳)

ضبط یکی از دست‌نویس‌ها «او رزمگاه» است که به نظر نگارنده همین باید در متن آورده شود. پیشینه این ویژگی نادر دستور فارسی نیز به زبان‌های ایرانی میانه می‌رسد. در زبان پارسی ضمیر سوم شخص مفرد *hō* و در فارسی میانه (پهلوی) *ōy* که هر دو در اصل به معنای «او» است در معنای «آن» و به صورت صفت پیشین اشاره‌ای قبل از اسم به کار رفته (در این باره رک: رضائی باغبیدی ۱۳۸۸: ۷۱؛ Brunner 1977: 60-62؛ Nyberg 1974: 2/144؛ Skjærvø 2009: 209). برای نمونه:

60. Ud hō mardōhm kē karēd drōy pad But ud frēstag.

و آن مردی که به بودا و فرستاده (= مانی) دروغ بندد.

در برخی گویش‌های ایرانی هم به جای «آن» تلفظ‌های مختلف «او» به صورت‌هایی مانند *o, ō, u, ū, oū, hō* و *hū* به کار می‌رود (رک: حسن دوست ۱۳۸۹: ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸؛ ویندفور و آربور ۱۳۸۳: ۴۲۹) که مشابه استعمال‌های متون مکتوب پارسی و پهلوی و فارسی است. به دلیل سابقه کهن کاربرد «او» در معنا و نقش صفت پیشین «آن» در زبان‌های ایرانی میانه بسیار بعید می‌نماید که شواهد آن در متون نظم و نثر فارسی دری سده‌های چهارم تا هشتم وجود نداشته و به یکباره در متون متأخرتر - به ویژه در دوره صفوی و قاجاری - به کار رفته باشد؛ از این روی، لازم است با جستجوهای بیشتر در پی نمونه استعمال‌های آن در آثار کهن بود. ولی از سوی دیگر، با توجه به ساختار و زبان نقالی - عامیانه تقریباً همه متون دارای گواه برای این کاربرد در سده‌های دهم تا سیزدهم (عصر صفوی و قاجاریه) و تداول استعمال «او» به جای «آن» در بعضی گویش‌های ایرانی، شاید بتوان ضمن تأکید بر پیشینه پارسی و پهلوی این ویژگی نحوی، برای شماری از استعمال‌های آن در متون نقالی - عامیانه متأخر، منشأ شفاهی / گفتاری نیز حدس زد و چنین انگاشت که احتمالاً گفتار و گویش عده‌ای از داستان‌پردازان و نقالان در این مورد بر نوشته / سروده آنها تأثیر گذاشته است.

منابع

- آیدنلو، سجّاد (۱۳۸۶)، «مقدمه شاهنامه نسخه بریتانیا/ لندن (۶۷۵ ق)»، آینه میراث، س ۵، ش ۱، پیاپی ۳۶ و ۳۷ (بهار)، صص ۳۰-۵۳؛
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵)، دستور تاریخی زبان فارسی، سمت، تهران؛
- احمدی گیوی، حسن (۱۳۸۰)، دستور تاریخی فعل، قطره، تهران؛
- اسدی، ابونصر (۱۳۱۷)، گرشاسپ‌نامه، تصحیح حبیب یغمایی، بروخیم، تهران؛
- انوری، حسن [سرپرست] (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، چ ۲، سخن، تهران؛
- برزنامه، نسخه شماره ۶۲۸۵۵ کتابخانه مجلس؛
- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا) (۱۳۶۸)، دیوان اشعار، چ ۴، توس، تهران؛
- _____ (۱۳۷۵)، سبک‌شناسی، چ ۸، امیرکبیر، تهران؛
- پین، جان (۱۳۸۳)، «زبان‌های پامیری»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ویراستار: رودیگر اشمیت، مترجمان: آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضائی باغبیدی، نگین صالحی‌نیا، ترجمه فارسی زیر نظر: حسن رضائی باغبیدی، ققنوس، تهران، چ ۲، صص ۶۸۳-۷۲۲؛
- جوینی، عزیزالله (۱۳۸۰)، شاهنامه از دست‌نویس موزه فلورانس، چ ۳، دانشگاه تهران، تهران؛
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۵)، دیوان، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، چ ۲، خوارزمی، تهران؛
- _____ (۱۳۸۷)، دیوان، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، چ ۷، اساطیر، تهران؛
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۷۴)، دیوان، به تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، میراث مکتوب و سایه، تهران؛
- حسن دوست، محمد (۱۳۸۹)، فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران؛
- حمیدیان، سعید (۱۳۹۲)، شرح شوق، قطره، تهران؛
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۰)، یادداشت‌های شاهنامه، بخش یکم، بنیاد میراث ایران، نیویورک؛
- خرّمشاهی، بهالدین (۱۳۷۵)، حافظ‌نامه، چ ۷، علمی و فرهنگی، تهران؛
- خطیب‌رهبر، خلیل (۱۳۷۹)، دستور زبان فارسی (کتاب حروف اضافه و ربط)، چ ۴، مهتاب، تهران؛
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، چ ۲ از دوره جدید، دانشگاه تهران، تهران؛
- رازی، نجم (۱۳۷۴)، مرصاد العباد، به اهتمام محمدامین ریاحی، چ ۶، علمی و فرهنگی، تهران؛
- رضائی باغبیدی، حسن (۱۳۸۸)، راهنمای زبان پارتی (پهلوی اشکانی)، چ ۲، ققنوس، تهران؛
- ریاحی، محمدامین (۱۳۷۴)، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، چ ۲، علمی و فرهنگی، تهران؛

- زرّین قبانامه (منظومه‌ای پهلوانی و پیرو شاهنامه از عصر صفویّه) (۱۳۹۳)، مقدمه، تصحیح و توضیحات: سجّاد آیدنلو، سخن، تهران؛
- زوندرمان، ورنر (۱۳۸۶ الف)، «پارتی»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ویراستار: رودیگر اشمیت، مترجمان: آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضائی باغبیدی، نگین صالحی‌نیا، ترجمه فارسی زیر نظر: حسن رضائی باغبیدی، ققنوس، تهران، ج ۲، صص ۱۹۰-۲۲۲؛
- _____ (۱۳۸۶ ب)، «فارسی میانه»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ج ۱، صص ۲۲۳-۲۶۰؛
- سام‌نامه (۱۳۸۶)، به کوشش میترا مهرآبادی، دنیای کتاب، تهران؛
- _____ (۱۳۹۲)، تصحیح وحید رویانی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران؛
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۴)، گلستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، ج ۷، خوارزمی، تهران؛
- _____ (۱۳۸۵)، غزل‌های سعدی، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، سخن، تهران؛
- شروو، پروذ. اُ (۱۳۸۳)، «زبان‌های ایرانی نوی شرقی»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ویراستار: رودیگر اشمیت، مترجمان: آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضائی باغبیدی، نگین صالحی‌نیا، ترجمه فارسی زیر نظر: حسن رضائی باغبیدی، ققنوس، تهران، ج ۲، صص ۶۱۱-۶۳۰؛
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۳)، درویش ستیهنده (از میراث عرفانی شیخ جام)، سخن، تهران؛
- شهریارنامه (۱۳۷۷)، تصحیح غلامحسین بیگدلی، پیک فرهنگ، تهران؛
- صادقی، علی‌اشرف و اکرم‌السادات حاجی سیدآقایی (۱۳۹۰)، «بعضی شکل‌های ناشناخته شناسه‌ها در فارسی قدیم»، دستور، ش ۷، صص ۳-۵۷؛
- صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۸۳)، ویژگی‌های نحوی زبان فارسی در نشر قرن پنجم و ششم هجری، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران؛
- _____ (۱۳۸۸)، «چند نکته دستوری در شعر حافظ»، زبان خوش آهنگ فارسی (مجموعه مقالات)، گردآوری سید ابوطالب میرعابدینی، امیرکبیر، تهران، صص ۲۰۹-۲۱۸؛
- طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱)، مقدمه، ویرایش و توضیحات: سجّاد آیدنلو، به‌نگار، تهران؛
- عطار، فریدالدین (۱۳۸۳)، منطق الطیر، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران؛
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، شاهنامه، تصحیح ژول مول، با مقدمه محمّدامین ریاحی، ج ۴، سخن، تهران؛
- _____ (۱۳۷۴)، شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران؛
- _____ (۱۳۷۹)، شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، شاهنامه‌پژوهی، اصفهان؛
- _____ (۱۳۸۴)، شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه بریتانیا به شماره Add 21, 103 مشهور به شاهنامه لندن)، نسخه‌برگردانان: ایرج افشار و محمود امیدسالار، طلایه، تهران؛

- _____ (الف، ۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، دفتر ششم با همکاری دکتر محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران؛
- _____ (ب، ۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی و سعید نفیسی، به اهتمام بهمن خلیفه، طلایه، تهران؛
- _____ (ج، ۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش سید محمد دبیرسیاقی، قطره، تهران؛
- _____ (۱۳۸۷)، داستان رستم و سهراب، مقدمه و تصحیح مجتبی مینوی، به کوشش ایرج بهرامی، زوار، تهران؛
- _____ (۱۳۹۱)، شاهنامه، به اهتمام گروهی از مصححان روسی، زیر نظر: مهدی قریب، سروش، با همکاری دانشگاه خاورشناسی مسکو، تهران؛
- قصه حسین کرد شبستری (۱۳۸۵)، به کوشش ایرج افشار و مهران افشاری، چشمه، تهران؛
- کاتب الارجانی، فرامرز بن خداداد (۱۳۸۵)، سمک عیار، تصحیح پرویز ناتل خانلری، چ ۴، آگاه، تهران؛
- کزازی، میر جلال‌الدین (۱۳۸۱)، نامه باستان، ج ۲، سمت، تهران؛
- کوسج، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷)، برزنامه (بخش کهن)، تصحیح اکبر نحوی، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران؛
- کیفر، شارل. م (۱۳۸۳)، «پراچی، اموری و گروه زبان‌های ایرانی جنوب شرق»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ویراستار: رودیگر اشمیت، مترجمان: آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضائی باغبیدی، نگین صالحی‌نیا، ترجمه فارسی زیر نظر: حسن رضائی باغبیدی، ققنوس، تهران، ج ۲، صص ۷۲۳-۷۳۹؛
- محبوب، محمدجعفر [بی‌تا]، سبک خراسانی در شعر فارسی، فردوسی و جامی، تهران؛
- منشی، ابوالمعالی نصرالله (۱۳۷۳)، کلیده و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، چ ۱، امیرکبیر، تهران؛
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۸۷)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد نصر القبادی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح مدرس رضوی، چ ۳، توس، تهران؛
- نظامی، حکیم نظام‌الدین (۱۳۸۷)، خمسه (بر اساس چاپ مسکو-باکو)، چ ۲، هرمس، تهران؛
- نظامی عروضی (۱۳۸۳)، چهار مقاله، تصحیح علامه قزوینی، با تصحیح مجدد محمد معین، چ ۵، جامی، تهران؛
- ویندفور، گرنوت. ل (۱۳۸۳)، «ایرانی نوی غربی»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ویراستار: رودیگر اشمیت، مترجمان: آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضائی باغبیدی، نگین صالحی‌نیا، ترجمه فارسی زیر نظر: حسن رضائی باغبیدی، ققنوس، تهران، ج ۲، صص ۴۱۷-۴۳۵؛

هفت لشکر (طومار جامع نقالان) (۱۳۷۷)، تصحیح مهران افشاری و مهدی مدائنی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران؛

BRUNNER, Christopher. J. (1977), *A Syntax of Western Middle Iranian*, New York: Delmar. Carvan Books;

NYBERG, Henrik Samuel (1974), *A Manual of Pahlavi*, Wiesbaden: Otto Harrasowitz;
SKJÆRVØ, Prods Otkar (2009), "Middle West Iranian", *The Iranian Languages*, edited by Gernot Windfuhr, London and New York: Routledge, pp: 196-335.

